



سخنرانی شخصیت صنایع و شخصیت یوحید

حاج حسین خوش لجه

## تشخیص صنایع و تشخیص توحید

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا ابا عبد الله، السلام عليكم ورحمة  
الله وبركاته، السلام على الحسين و على بن  
الحسين و اهل بيت الحسين و رحمة الله و بركاته

بشر فکرش پخش می شود. بشر توی دنیا فکرش پخش  
می شود؛ اما بعضی ها می خواهند به ولایت برسند،  
بعضی ها می خواهند به صنایع برسند. بعضی ها شرافت را  
از کسب ولایت می دانند، بعضی ها شرافت را از کسب  
خودشان می دانند، بعضی ها شرافت را از صنایع

می دانند. آن وقت شرافت هایی که بشر به دست می آورد، باید [با] تأیید حجت خدا باشد. اگر تأیید حجت خدا شد، تأیید خدا می شود، تأیید قرآن هم می شود. پس این بشر، باید تلاش خودش را بکند. عزیزان من باید خوب درس بخوانند، تخصص بگیرند، علم داشته باشند. ما با هیچ علمی مخالفت نداریم. اگر آن علم جغرافیا است، من مخالفت ندارم. علم ادیان است، من مخالفت ندارم، علم فلسفه هست، مخالفت ندارم، علم کلام است من مخالفت ندارم. من با علم نباید مخالف باشم. من که می گویم، من نیستم، دارم آگاهی به همه شما می دهم، کسی که این نوار من را گوش می دهد. من با خودخواهی مخالفم، با خودپرستی

مخالفم، با بخل و عنایت مخالفم، با شهوت مخالفم، با اینکه علمت را در اختیار ولایت نگذاری مخالفم.

تو خودت برای خودت ادیان درست کردی. آقای دکتر، آقای پروفیسور، آقای علم ادیان، آقای علم کلام، آقای علم فلسفه، تو برای خودت علم ادیان درست کردی. چرا ادیان درست می کنی؟ تو باید حواست پیش آن باشد، تو که بُل می رفتی، به قدری سطحت پایین بود، جسارت می شود، چی می خوردی؟ چه کار می کردی؟ تو خوب و بد را که تشخیص نمی دادی، نجس و پاکی را تشخیص نمی دادی. اگر به تو تشخیص دکترا داد، تشخیص علم کلام داد، تشخیص علم فلسفه داد، اینها را همه را جمع کردی. بعضی ها چند علم دارند، علم

ادیان دارند، علم فلسفه دارند. من دارم می بینم و می گویم. خیلی ها هستند تو باید آن علمت را در اختیار ولایت بگذاری؛ یعنی در اختیار امر بگذاری؛ آن وقت آن علم کلامت امر می شود. اگر تو علم جغرافیا داری، در اختیار امر بگذاری، آن علم جغرافیاییت امر می شود. اگر علم فلسفه داری، در اختیار امر گذاشتی، می شود امر؛ اما در اختیار «من» ات می گذاری.

قربانتان بروم، توجه کنید. شما باید ولایت پرست باشید و کلام تشخیص ده؛ ولایت پرست و کلام تشخیص ده؛ یعنی کلام را تشخیص بدهید، آن وقت دنبال کسی نمی روی. آنچه را که در عالم است نابود است، فقط سه چیز می ماند، در جای دیگر گفتم: خدا که هست، قرآن و

ولایت ماندنی هستند. یعنی چرا ماندنی هستند؟ اگر این عالم به هم می خورد، عالم نوینی روی کار می آید. شما مراجعه کنید به این آیه: «اذا زلزلت» خب، شما الحمد لله مبرایید. من نمی خواهم این آیه را مثلاً یک جوروی نگاه کنم. همیشه توی فکر هستم که یک حرفی را جمع و جور کنم، وقت شماها را نگیرم؛ اگر نه ممکن است من، نیم ساعت روی همین «اذا زلزلت» حرف بزنم. من همیشه از خدا خواستم، عصاره هر حرفی را بده که به شما بزنم. باسوادها، توجه کنید، الحمد لله، خدا را شکر می کنم، تشکر می کنم خدا را، خدا را سپاس گذارم، همه شما باسوادید، من بی سواد؛ تشکر می کنم. همه شما، کوچک و بزرگ و جوانتان به من برتری دارید. من این

برتری را افتخار می‌کنم که من با یک مشیت دکتر، مهندس، تشخیص بده، جوانان معصوم روبرو هستم. خدایا، شکر؛ اما من یک حرف‌هایی به شما می‌زنم که خدای تبارک و تعالی عصاره هر علمی را به قدری که کفایت بشود، به من داده است. من عصاره هر حرفی را به شما می‌زنم. رفقای عزیز، قدردانی کنید. (صلوات)

من در جای دیگر گفتم: این عالم با نظم است. خدا عالم را خلقت کرده است. همه‌اش با نظم است. خدا نظم عالم را به هم نمی‌زند. فکر شماها نظم را به هم می‌زند. امیدوارم که توجه بفرمایید. یکی که اغلب فکر شما با سوادها را به هم می‌زند، خارجی‌ها هستند. چرا؟ آنها تولید ولایت ندارند، تولید صنایع دارند. والله، تمام

خارجی‌ها تولید ولایت ندارند، تولید صنایع دارند. عزیز من، تو که ادعای ولایت می‌کنی، چرا چشمت به تولید صنایع خارجی‌ها است؟ آنچه که بشر در عالم اجرا می‌کند، رئیس مذهب ما امام صادق گفته است، رسول گرامی گفته است، علی مرتضی گفته است، قرآن مجید گفته است. تو باید حواست باشد که این صنایعی که خارجی‌ها دارند، تولیدش از کجاست. چرا توجه نداری؟ روزگاری شد که [خدا] مغزهای بشر را ذخیره قرار داده، کوه‌ها را ذخیره قرار داده است. الان این بارانی که می‌بارد، برف‌هایی که می‌آید، این کوه‌ها، اگر شما توجه داشته باشید، [این حرف‌ها را می‌فهمید] والله، تا توجه شما به دنیا است این حرف‌ها را می‌شنوید، ولی



نمی فهمید. والله، راست می گویم (صلوات)

اگر در صحبت های من جسارت به باسوادها شد، من را عفو کنید، من حرف خودم را می زنم. خدای تبارک و تعالی، تمام کارهایش از روی نظم است. این ابرهائی که در آسمان است، یک وقت من دیدم یک تیکه اش افتاده بود، (من جوری می گویم که خودم حالی ام بشود) مثل چلوکش بود؛ اما دو سه طبقه بود. این ها مفر دارد. حالا این ابرها از دریا است. شما توجه کنید. اگر خدا با قدرتش بخواهد بکند می کند. خدا تمام این خلقت را روی علل و واسطه قرار داده است. ببین، هیچ وقت از آسمان باران نمی آید. الان می آید بیرون، می گویند چه خبر است؟ می گوید: آسمان است. اما تا

گفتی ابر هست، یعنی ممکن است باران بیاید، ممکن است برف بیاید. این زمستان که می شود، این برف ها باران است، در جو هوا یک سردی ایجاد می شود؛ اینها برف می شود؛ اگر نه آسمان، برف ندارد. توجه کن! حالا به قدری شما را می خواهد، نباتات را هم دوست دارد؛ چون که تولید نباتات را می خواهد به شما بدهد. خیلی من ناراحتم که چرا شما ممکن است توجه نداشته باشید. نه اینکه توجه ندارید، شما باید توی ادیان خرد شوید، توی کلام خرد شوید، توی علم فلسفه خرد شوید، توی قرآن خرد شوید، توی دستور امام خرد شوید؛ خرد [شوید] یعنی خودتان را در مقابل خلقت، در مقابل امر خرد کنید. حالا اگر خرد شدی، جمعت می کند. مگر [نه

این است که [خدا آدم را از خاک خلق کرده، او را جمعش کرد، شد آدم.

حالا شما توجه کن. این ابرها می روند از دریا آب برمی دارند. اینجوری روی سر شما می ریزد که مبادا صدمه بخورید. پس خدا تو را می خواهد. چرا می گوید باران رحمت است؟ رحمت است. یک مؤمن هم باید رحمت باشد. چرا می گوید رحمت می آید؟ آیا پیغمبر رحمت است، باران هم رحمت است؟ آیا توجه کردید؟ فهمیدید؟ من از کارهای بعضی ها می فهمم که هنوز به کل کمال نرسیدند، جوش می خورم، حرص می خورم، حرف هایی می زنند، می بینم به کل کمال نرسیدند. کل کمال این است که تو کسب ولایت کنی. تو هنوز

حواست قدری این طرف و آن طرف هست. حالا این  
ابرها می‌روند، این باران هم که به قول دوست عزیزم،  
آرام آرام روی سرت می‌آید. اگر شل نمی‌کرد، چه  
می‌کرد؟ پس خدا دوستت دارد. چرا می‌گوید رحمت؟  
آخ! آخ! چرا می‌گوید رحمت؟ چون که این باران،  
نتیجه‌اش به همه ممکناتی که در روی زمین است  
می‌رسد؛ کوه‌ها ضبط می‌کنند، در آن گرمای تابستان،  
نتیجه آن ضبطی را که کرده است را می‌دهد. اگر باران  
نیاید، دریاها نباشد، زمین خشک می‌شود. چه موقع  
گیاه می‌روید؟ توجه کنید. رحمت؛ یعنی به تمام  
ممکناتی که روی زمین است، می‌رسد؛ درخت، گندم‌ها،  
تا حتی دریاها. دریا هم به واسطه رحمت خداست.

وقتی که خیلی توجه کنی دریا به آسمان وصل است. تو توجه نمی کنی. مگر تو باطن اقیانوس را دیدی؟ نه، عزیز من، ظاهرش را می بینی.

حالا من دلم می خواهد خیلی توجه داشته باشیم، ما مدیون زهرا هستیم. خدا آب را مهر زهرا کرده است. عزیز من، قربانت بروم، فدایت بشوم، ما مدیون زهرا ایم. چرا کسی که زهرای عزیز ما را کشته، می خواهی؟ لامذهب بگویم تند است. باید بگویم نفهم! مگر این آب، مهریه زهرا نیست؟ عزیز من، مؤمن جان، قربانت بروم، شیعه، تو باید وارث زهرا باشی. وارث زهرا [یعنی اینکه] استفاده از آب کنی، تشکر از خدا کنی، خدا زهرا را به شما داده، به واسطه زهرا دریاها را به شما داده، به واسطه زهرا

باران به شما داده، به واسطه زهرا تمام ممکنات سبز است، (صلوات) چرا شما حواستان پیش تولید خارجی هاست، پیش تولید زهرا نیست؟ همین می روی آیه کسا را می خوانی؟ به قربانت بروم، بخوان؛ اما بفهم. تو باید در مقابل ولایت سربزه زیر باشی، کجا می روی ساز می زنی؟ خجالت نمی کشی؟ حیاء نمی کنی؟ چرا امام زمان گریه می کند؟ جنازه زهرا را می بیند، دست شکسته زهرا را می بیند، صورت سیلی خورده را می بیند، می گوید گریه می کند، تو می رقصی؟ خجالت نمی کشی؟ حیا نمی کنی؟ چرا نمی بینی؟ مگر زهرا توی عالم دفن شده است؟ زهرا توی عالم نقل شده است. نقل به غیر از دفن است. اگر تو اتصال به ولایت باشی، باید اتصال به

مصیبت زهرا هم داشته باشی؟ من این حرف‌ها که می‌زنم، به مناسبت ربیع الاول می‌زنم، جنایت جنایت کارها را فاش می‌کنم. تو مدیون زهرایی. تو باید وارث زهرا باشی. مؤمن، شیعه، وارث زهراست.

خدا می‌داند که من چه حالی دارم، نمی‌خواهم افشا کنم. بعضی شب‌ها تف توی صورت خودم می‌اندازم. می‌گویم: تو چه شیعه‌ای هستی؟ تو چه شیعه هستی؟ چرا آرامی؟ چرا زهرا را فراموش می‌کنی؟ باز می‌گویم: خدا، کاش توی دنیا نیامده بودم؟ کاش من را یک جایی برده بودی، من از این مصیبت‌ها خبر نداشتم. خدایا، دو مصیبت من را می‌کشد؛ یکی مصیبت زهرا است، یکی مصیبت حسین است. هنوز خون حسین

دارد توی این عالم می جوشد. چرا امام زمان می گوید: یا جداه، از برایت گریه می کنم، اگر اشک چشمم تمام شود، خون گریه می کنم. دوباره تکرار می کنم: وارث باید هم ارث ببرد؛ اما «انک لیس من اهلک» نباشد. اگر نه آن ارثی که می برد، ارث نیست، حرص است. یک ارث داریم، یک حرص. آن حرص است. توجه! توجه! توجه! توجه!

رفقای عزیز، قربانتان بروم، این حرفها را قدر بدانید. حالا این دریا شد، یک سعادت از برای بشر، از برای کل خلقت شد. حالا آمدند، خارجی ها استفاده می کنند، کشتی های جنگی توی این دریا می ریزند، اتم می ریزند، حالی اش نیست. حالا ذخیره های گذاشته است که



توراحت باشی. همه اینها را امام صادق گفته است. خدا حاج شیخ عباس را رحمت کند، گفت: خوب خواندیم و خوب گفتیم و خوب نفهمیدیم؛ اما والله، بالله، من کلامی از این حرف‌ها را از حاج شیخ عباس استفاده نکردم؛ اما بعضی وقتها، از یک گفتارهایش [استفاده] کردم. می‌گفت: به ما می‌گفتند آهن روی آسمان راه می‌رود. مگر ممکن بود ما بفهمیم؟ اما امام صادق گفته بود. این خارجی‌ها، عقاید ما را قبول ندارند؛ اما کلام حجت خدا را نمی‌گویند حجت است؛ اما کلامش را قبول دارند. اغلب ما، عقاید آنها را قبول داریم، روی کلام این‌ها خیلی حساب نمی‌کنیم. وقتی که بشر، مرتب توی این دنیا توسعه کرد، خدای تبارک و تعالی ذخایر را

در مغز بشر قرارداد. عزیزان من، اگر شما امروز می‌خواستید مشهد بیایید، مگر ممکن بود با الاغ بیایید؟ با الاغ می‌آمدند. حالا دیگر خیلی صنایع پیش‌روی کرده، خیلی که پیش‌روی کرد، یک چرخ‌ی درست کردند، [به نام] چهارچرخه، من یاد می‌آید، یکی دو تا اسب به آن می‌بستند، یک عده هم تویش می‌رفتند. حالا ببین خدا در مغز بشر قطار گذاشته است. قطار درست کرده، چند صد نفر می‌آید و می‌روید. در مغز بشر طیاره گذاشته است. ببین، طیاره چقدر راه است. دوست عزیزم، از تهران آمده است. خب، آقا سید، اگر می‌خواستی سوار الاغ بشوی، چقدر وقت می‌کردی؟

تو باید حواست توی آن باشد که آن ذخایر را توی مغز

این گذاشته است، نه اینکه خارجی پرست باشی. تازه، باسوادها توی این حرف‌ها مانده‌اند، نمی‌کشند. مگر ممکن است باسوادها این حرف‌ها را بکشند؛ اما سواد خیلی خوب چیزی است. آن کسی که کشف این کارها را می‌کند، باید سواد داشته باشد. یک بی‌سواد نمی‌تواند کشف کند. آن دوست عزیزمان که نمی‌خواهم اسمش را بیاورم، یک روز دیدنش رفتیم، گفت: این خاک، اینقدر طلا دارد، اینقدر خاک دارد، نمی‌دانم اینقدر نقره دارد. چه کسی می‌فهمد؟ یک باسواد. آمریکایی اینجا می‌آید، می‌گوید: این جور است، آن جور است. یک سنگ محک داریم، یک محک. سنگ محک یک جزئی کار می‌کند؛ اما مغز خارجی محک است. چرا می‌گوید به

این‌ها کار نداشته باشید؟ روایت داریم. چرا می‌گویید به این‌ها کار نداشته باشید؟ بگذارید آرام باشد، استفاده کنید. من این کافر را خلق کردم، ذخایر در مغزش گذاشتم، تو استفاده کنی، خدا را ببینی. حالا گویا چاه از زمان امام صادق درآمد، در زمان آقا امام رضا، آنجا مدرسه رضویه آمد. رضویه یعنی یعنی آقا علی بن موسی الرضا، وقتی طوس می‌رفته، آنجا آمد، دستور داد یک چاه بکنند. این چاه همیشه آب دارد؛ یعنی اگر هر چه از این چاه آب بکشند، آب دارد. حالا امام صادق فرمود: این چاه را بزنید؛ اما آخر، چه کسی می‌فهمید زیر این زمین دریاست؟ چه مغزی می‌فهمید، مگر حجت خدا؟

به حضرت عباس، اگر توی این حرف‌ها بروید، اصلاً

نگاه به دنیا، نگاه به شهوت دنیا، نگاهت به این طرف و آن طرف نیست؟ عبارت مبهم یعنی مست ولایت می شوی. تو باید مست ولایت بشوی. اگر یک عرق خور، عرق خورد، مست خباثت شده است. عزیز من، تو باید مست ولایت بشوی. چرا ساکتی؟ چرا توجه نمی کنید؟ چرا بعضی از شما هنوز هم مرا جوش می دهید؟ چرا؟ چرا؟ چرا بعضی از شما مرا جوش می دهید؟ می بینم هنوز ساختگی ندارید. باید خودتان را بسازید. حالا همین امام صادق فرمود چاه بزنید. خدا دریاهایی در این زمین قرار داده، این دریاها را که قرار داده باید یک طبقه این دنیا استفاده کنند. در یک طبقه زمین، باز دوباره ممکن است دریاهایی باشد، آسمان باشد، زندگی کنند. همین

آسمانی که می بینی، این مال این طبقه است. باز ممکن است طبقه دوم باز آسمان داشته باشد، دریا داشته باشد، نفر داشته باشد. کجایی ای بشر؟ کجا را نگاه می کنی؟ این کوچکترین کرات است. چرا؟ حضرت می فرماید: مثل استخوان خوک در دهان سگ خوره دار است. عبارت مبهم ای دنیا، برو سه طلاقه ات کردم. چرا دنیا اینقدر پست است؟ اما ما روایت نداریم که بگویند آسمان پست است. خدا به آسمان قسم می خورد؛ اما چرا؟ در این دنیا، زهرا کشته شد، حسین تویش کشته شد، حق زهرا را خوردند، دست زهرا را شکستند، صورتش سیلی خورده است. به تمام آیات قرآن، این صورت، آینه ایزد نماست؛ یعنی آینه تمام خلقت است.

اگر عمر به زهرا سیلی زد، توی آینه تمام خلقت زد. باز هم می گویی او را می خواهم؟ برادرت است؟ خاک بر سرت! بشر، باید بشر را تغییرش بدهد، مگر بشر می تواند ولایت را تغییر بدهد؟ تو از اول نداشتی! کسب ولایت نکردی. ولایت را به شهوت به باد دادی. چرا توجه نمی کنی؟

حالا بین امام صادق چه می گوید؟ می گوید خدا، دریایی زیر زمین خلق کرده است. همین جور که ماهی ها هست، همین جور که نهنگ است، همین جور که ماهی های خیلی با عظمت است، یک وقت می بینی که جلوی کشتی یک اره هایی دارد که (شما مهندس ها بهتر از من می دانید، من می گویم شما حواستان باید برود،

این [اره‌ها] حیوان‌ها را قطع می‌کند، دو نیمه‌اش می‌کند که کشتی برود؛ اگر نه یک وقت می‌بینی یک نهنگی که دارد بازی می‌کند، کشتی را بر می‌گرداند. اما حالا امام صادق فرمود: دریایی که زیر زمین است، از این حیوانات که دارد می‌میرد، نعش اینها که آب به آن می‌خورد، اینها لجن می‌شود، لجن نفت می‌شود. آیا نفت‌ها را فروختی، لامذهب، پولش را هم به فقرا دادی؟ آیا توی محله نفتی، رفتی، فهمیدی؟ قربان دکتر بروم، فدایت بشوم، عزیز من، چطوری؟ آیا فهمیدی؟ تو فهمیدی که این صنایع ولایت است. چه کسی می‌فهمید؟ حالا چاه زده است. حالا بعضی جاها، از این حیوانات زیاد دارد، محل نفتی زیاد است. این دریا، سرتاسر این زمین را گرفته



است، این زمین روی دریا است؛ اما بعضی جاها، بعضی کشورها ندارد؛ یعنی از این ماهی‌ها، از این حیوانات نمی‌میرد، نفت ندارد. اما می‌گویند کویت، محل این حیوانات است. هر کجایش می‌زنید، نفت دارد؛ یعنی به این حیوانات می‌خوری. چه چیزی داری می‌گویی؟

پس این همه تولید این حرفها که توی عالم است، امام صادق گفته است. کجا حواست [جای دیگری] می‌رود. حالا این خارجی طوری که نیست. آن توی مغز تو هم هست. تو رهبری نداری. به تو می‌گویند ساز بزن، آواز بزن. یک چهارتا از این خانم‌های شاشوی تلنگی را می‌آورد، به آنها نگاه می‌کنی! هنوز تو نگاهت را از آنجا برنگرداندی، کجا نگاه به توحید می‌کنی؟ کجا نگاه به

ولایت می کنی؟ تو هنوز به آنها نگاه می کنی. (صلوات)

... نه اینکه دین ما گمراه کردند، صنایع ما گمراه کردند. دین ما گمراه کردند. چه کسی زهرا را زد؟ چه کسی مردم را برگرداند؟ مگر می شود گفت؟ خدایا، زمانی بشود عمرم طولانی بشود، حرفم را بتوانم بزنم. خدایا من منتهای آرزویم نیست که در دنیا بمانم، خودت می دانی از دنیا بیزارم؛ اما دلم می خواهد زمانی بشود حرفم را بتوانم بزنم. هنوز نمی توانم بزنم. یک شخصی، بچه های هارون را درس می داد؛ یعنی امین و مأمون. یک روز آمدند دیدن هارون دارد گریه می کند. ببین، چقدر خبیث بود؟ گفتند: خلیفه، خدا خاطر شما را افسرده نکند. گفت: امروز پسر عمویم، موسی بن جعفر، یک

حرفی زده است که من افسرده‌ام و این افسردگی تا آخر عمرم از من جدا نمی‌شود. چرا؟ گفت: من به این گفتم که آقا، تقدیر بچه‌های مرا بگو. گفت، حضرت فرمود: بعد از تو، اینها دعوا می‌کنند. مأمون حرام‌زاده بود. گفت: امین را می‌کشد، سرش را به یک درخت می‌زند. می‌گوید: بیایید تف به این بیندازید. همینطور هم شد. آنجا یک باغی بود، سرش را زد، گفت: بیایید تف به آن بکنید. همین جور هم شد. هارون قسم می‌خورد، می‌گوید: این کار می‌شود. ببین، چطور می‌فهمد؟ می‌گوید: این کار می‌شود؛ یعنی این‌ها، ماوراء را می‌دانند. چون که ماوراء را می‌دانستند، اینها را می‌کشتند که از ماوراء نگویند. حالا روز عیدی بود و

لباس زیبا به این دو تا خبیث پوشانده بود و گفت: معلم، خیلی کار خوبی کرده است، بچه‌های من را درس داده است. امروز روز عید است، بیاید انعام به او بدهم. دارم این را روی خودم پیاده می‌کنم. آمد، گفت: این بچه‌های من شایسته‌اند، یا حسن و حسین؟ گفت: ای خلیفه، این حرف را نزن. موهای حسن و حسین به بچه‌های تو شرافت دارند؛ چون که آنها نور خدا هستند. آنها گوشت و پوست رسول الله هستند. گفت: زبانش را از اینجا در بیاورید، عوض انعامش گفت از اینجا در بیاورید. گفت: اگر گویم، زبان سوزد، اگر پنهان کنم، چون مغز استخوان سوزد. حسین، بسوز، بسوز. خدا می‌داند هیچ کس آتش مرا نمی‌تواند خاموش کند، هیچ خلقی

نمی‌تواند خاموش کند، مگر آقا امام زمان با آب حوض کوثر خاموش کند. بگوید: حسین جان، آمدم. به زهرا، مادرمان هم می‌گویم آمدم، به قلب تو هم می‌گویم آمدم. آن وقت آتش قلب من را خاموش می‌کند. می‌سوزم. در مملکت اسلامی نمی‌شود حرف زد. اما یک چیزی به شما بگویم آن بچه که روی ناودان رفت، پیش عمر آمدند، یک وقت گفتم، نمی‌خواهم تکرار بشود، [گفتند] خلیفه نمی‌آید. گفت یک قدری آجیل بریزید. نیامد. گفت: بروید به ابوالحسن بگویید. حضرت فرمود: یک بچه‌ای مثل خودش بیاورید. یک بچه‌ای مثل خودش آوردند. من فدای جوانها بشوم، فدای این جور بچه‌ها بشوم. جوان‌ها، شما اتصال به

همان حرف‌ها هستید. والله، حرفی ندارم فدایتان بشوم. می‌فهمم که از صراط مستقیم خارج نیستید. تمام شما همین جور هستید. اما بعضی شما، یک مرتبه، گول می‌خورید. دوباره شما را نگه می‌دارد. (صلوات) حالا بچه همچنین کرد، آن بچه هم همچنین کرد. بچه این طرف آمد. علی جان، چه گفت؟ گفت: این بچه می‌گفت: زمانی که عمر خلیفه باشد، من دنیا را نمی‌خواهم. از این بالا خودم را پرت می‌کنم، جانم را می‌دهم. به غصه‌ای که عمر خلیفه هست. آیا غصه خوردیم که داریم سنی می‌شویم؟ آیا غصه خوردیم که دارند دین ما را می‌برند؟ من به فدای آن بچه [بروم] حالا این بچه به او گفت: عزیز من، تو اشتباه می‌کنی،

سایه علی به سر ما هست. ما هم باید بگوییم آنچه را که به سر ما می آید، سایه امام زمان به سر ما هست. قدردانی کنید. تو را به خود امام زمان، از زیر سایه امام زمان کنار نروید. کجا کنار می روید؟ موقعی که امر آقا را اطاعت نمی کنی. عزیزان من، بیایید زیر سایه امر باشید. والله، به دینم، امر شما را حفظ می کند، نه دنیا. دنیا خودش تکذیب شده است. کجا توی دنیا می رویم؟ حالا شما را جای دیگر ببرم. حالا این خارجی را، این صنایع را، در مغز شما گذاشته است. خدا حاج شیخ عباس را رحمت کند. گفت: این ها پیشرفته ترند. این مهندس که مغزش الکی نیست، این توی مغزش توحید است؛ اما یک راهنما می خواهد. یک راهنما می خواهد

که این در صنایع وارد بشود. صنایع تمام خارجی‌ها را به هم می‌زند. هم ولایت دارد، هم صنایع. شیعه، هم ولایت دارد، هم صنایع؛ اما راهنما می‌خواهد. حالا در مغز آنها این صنایع را گذاشته است. تو حسن یوسفی داری زه حسن خود مشو غره، صفات یوسفی باید تو را تا ماه کنعان کرد. نه هرکس گفت سلمان شد، از اول باید سلمان شوی، آنکه مسلمان شد. کجا سلمان، سلمان شد؟ موقعی که امر را اطاعت کرد. مگر مسلمان به غیر از امر اطاعت کردن به جایی رسیده است؟ سلمان، امر را اطاعت کرد. تو هم بیا امر اطاعت کن، سلمان بشوی. همه آقایان، پدران شما یا عالم بودند یا با ایمان بودند، سلمان پدرش هم ایمان نداشته است. شما والله،



می‌توانید از سلمان بالاتر بشوید. بیایید حرف بشنوید، بیایید یقین کنید، بیایید دست از یک کارهای بچه‌گی مان برداریم. بیا دست از این این خاک بازی مان برداریم. بیا دست از این خاک بازی مان برداریم. عزیز من، بیا در جو عالم، در جو هوا پرواز کنیم. تو والله از سلمان بالاتر می‌شوی. زبانم قطع بشود اگر بخواهم از خودم حرف بزنم. شب و روز دارم گریه می‌کنم. آقا، خدا، امام زمان، مبادا از خودم حرف بزنم. من جلوی رفیق‌هایم روسفید هستم، فردای قیامت مبادا جلوی تو رو سیاه باشم، حرف از خودم بزنم. چرا؟ حالا سلمان وقتی با پیامبر از آخرالزمان صحبت می‌کند، یک دفعه می‌گوید: برای مؤمن چه هست؟ می‌گوید: خیر است.

یک دفعه می گوید: سلام من به [برادرانم در] آخرالزمان . کسی که دینش را حفظ کند. آقا، ما برادر تو نیستیم؟ می گوید: تو سلمانی .

پس آقا جان من، قربانت بروم، شما از سلمان هم می توانی بالاتر بشوی . چرا پرش نداری؟ چرا پایت در دنیا گیر است؟ چرا پرش نمی کنی؟ والله، من جوش می کنم . جوانان عزیز، اینها همه شان آمدند اینجا . آنجا رفتم، قم بودیم که گفتم، گفتم: خدا، اینها اول محض تو آمده اند؛ اما محض امام الاعظم، امام رضا آمدند. اما یک خرده هم، من را می خواهند. دلشان می خواهد من هم از این حرفها بزنم. من که چاقو هستم، نمی برم، چیزی ندارم. من یک آدم بی سواد [هستم]. تو را به حق

حجت خدا، امام زمان، در قلب وجود من، القا کن، من افشا کنم. این جوانان عزیز و رفقای عزیز، اینها یک استفاده‌ای از کلام تو بکنند، از آن اراده تو کنند. خدایا، تو یک لیاقتی بده، یک قدری ما روی ولایت را کنار بزنیم، اینها پرده روی ولایت کشیده‌اند که مردم ولایت را نبینند، طرف آنها بروند. پرده کشیدند. خدایا، آن پرده را بردارم. امیدوارم شما هم پرده را کنار بزنید. اگر آن پرده را کنار زدید، [درست است] عزیزان من، قربانتان بروم، فدایتان بشوم، به حضرت عباس، راست می‌گویم، حرفی ندارم جانم را فدای شما کنم، هر چیزی که نگاه می‌کنم، می‌بینم برتری نمی‌بینم، کوچک شما را می‌بینم، می‌گویم بزرگ است. بزرگ شما را می‌بینم،

می‌گوییم: کوچک بزرگ است. با سوادش بزرگ است، کم سوادش بزرگ است. چرا؟ می‌بینم همه شما اتصال به ولایت هستید. (صلوات)

حالا عزیز من، اینجا راه مستقیم است، می‌توانی از سلمان هم بالاتر بشوی. کجا می‌توانی بشوی؟ امر را اطاعت کن. اگر حضرت زهرا می‌گوید: علی جان، به سلمان بگو بیاید، او را ببینم، زهرا می‌خواهد ولایت را ببیند. یک قلبی را ببیند که این تصدیق به ولایت کرده است. به تمام آیات قرآن، زهرا می‌خواهد آن تسلیم را ببیند، نه هیکل سلمان را. من هم که این همه شما را دوست دارم، آن را می‌بینم. اگر یکی از شما یک خرده چیز کنید، می‌بینم به قدری این که رفتید، سر خوردید.

آن سر [خوردن] را می بینم. از کجا بشر به اینجا می رسد؟  
بشر وقتی ولایت بین شد، خلقت را می بیند. این که  
چیزی نیست؟ اگر من شما را دیدم که چیزی نیست.  
بشر خلقتی را می بیند، تو هم جزء خلقتی. (صلوات)

حالا خدا توی کله این آمریکایی ها یا انگلیسی ها ذخایر  
گذاشته است. آن ذخایر را خدا گذاشته است. اینها آن  
ذخایر را به کار می برند، طیاره درست می کنند، جت  
درست می کنند، وسیله راحتی تو را درست می کنند.  
آن وقت می گوید: به اینها کار نداشته باش. لا اله الا الله!  
می ترسم تند شود. همین ساخت که این کوه ذخایر  
است، مغز خارجی ها هم ذخایر است. هر چه که بشر زیاد  
می شود، ذخایر در مغز این ها تولید می شود که بشر راحت

باشد. حالا باید حواست توی آن باشد. چه کسی این ذخایر را توی مغز یک آمریکایی گذاشته است که بیاید اینجا باشد. سنگ محک یک حدی دارد، این مغز خارجی حدش زیاد است. چون که این تشخیص می دهد، این است، آن [خارجی] این را تولید می کند. به این حرفها توجه کنید. سنگ محک این را می زند، می گوید: این طلاست. به همین حد پیش رفته است، اما مغز خارجی خیلی پیشرفته است. ذخایرش خیلی مهم است، مثل یک کوهی است که آقای مهندس می گوید: آنجا یک کوهی است، طلا دارد، نقره دارد، همه چیز دارد؛ اما ذخایر آقا، سنگ مرمر دارد. پس اینها را توی ذخایر مغز خارجی گذاشته است.

حالا به واسطه این صناعی که در مغز خارجی‌ها هست، من بدبخت رفتم عقایدشان را هم قبول کردم. این خارجی‌ها عقاید ما را قبول نکرده است، ایمان به امام صادق ما ندارد؛ اما ایمان به کلام امام صادق دارد. حرف، امروز علمی است، خیلی باید توجه کنید. این خارجی، عقیده به کلام دارد؛ اما عقیده ولایت ندارد. چون که از کلام پیشروی کرده است. اگر امام صادق کلامی فرموده است که این چاه اینجوری است، می‌رود دنبال چاه، نفت می‌زند بالا. اگر امام صادق گفت طیاره اینجور می‌رود، پی آن می‌رود طیاره درست می‌کند؛ اما ما بدبخت [چه]! تو باید پی صنایع باشی، تو هم یاد بگیر. تو هم طیاره درست کن، تو هم جت درست کن.

چه عیبی دارد؟ چه عیبی دارد؟ چه کسی گفته است که بد است؟ اما آن چه کار می کند؟ آن یک وقت می بینی صنایعش را به کار می زند، اتم درست می کند، میلیون مردم را می کشد؛ چون که ولایت ندارد. حالا که خارجی ولایت ندارد، صنایع دارد، عدالت ندارد. اما اگر یک بشری کارکرد، صنایع دارد؛ عدالت هم دارد. آن صنایع، بشر را نجات می دهد. آن صنایع، برای بشر راحتی فراهم می کند؛ چون که صنایع باید با عدالت باشد. کفار صنایع دارند، عدالت ندارند. چه کسی عدالت دارد؟ عدالت علی دارد. حالا می آید، می گوید: اگر مسلمان از غصه بمیرد، جا دارد. علی جان، چه شده؟ از پای یک بچه یهودی، خلخال کشیدند، کمر من عیب کرده، کمر من اینجا



خورده است. این جمله را حاج شیخ عباس گفت، خدا رحمتش کند. چرا؟ علی ظلم را نمی خواهد، علی ظلم را امضا نمی کند؛ اما کفار، ظلم را امضا می کنند.

اما دوباره تکرار می کنم، تو باید حواست جمع باشد، یک کافری که اینجور است، چه کسی این صنایع را تو مغزش گذاشته است؟ آقا سید، اگر سوار طیاره شدی، باید بگویی: «لا اله الا الله» تویی که در مغز این کفار طیاره قرار دادی، من راحتم. در آن طیاره باید بگویی: «لا اله الا الله» در قطار بگویی: «لا اله الا الله» یعنی هر صنایعی که در دنیا پیش می آید، باید چشمت اول به خدا باشد، بعد به حجت خدا. این را دوباره تکرار می کنم: کلام را قبول دارند، ولایت را قبول ندارند. کلام

را قبول دارند، کلام قرآن را قبول دارند، کلام امام صادق را قبول دارند. ما نه کلام را قبول داریم، دیگر بیشتر از این توهین نکنم.

پس ما نباید خارجی پرست بشویم. شما هر صنایعی که تولید از خارجی‌ها می‌شوند، باید خداپرست بشوی، نه خارجی پرست. بیشتر سواددارهای ما، خارجی پرست هستند. می‌آیند با من صحبت کنند. ای پرفسورها بیایید صحبت کنید. ای کسانی که علم ادیان دارید، بیایید صحبت کنید. اگر می‌خواهید بفهمید. اما عنادتان را کنار بگذارید. بی عناد بیا. اگر با عناد بیایی نه. والله، اگر کسی عناد نداشته باشد، خدا به او فهم می‌دهد. نمی‌گوید: خارجی‌ها. بدبخت! تو هم که او را

دوست داری با او محشور می شوی. چیزی که نیست. خدا آن را در مغز این گذاشته است. گفتم: تو حسن یوسفی داری به حسن خود مشو غره، صفات یوسفی باید تو را تا ماه کنعان کرد. تو باید آن صفات را ببینی که چه کسی به او داده است. عزیز من، تو باید بدانی یک بچه ای بودی، اینجوری بودی. چه کسی تو را زیبایت کرده است. تشکر از زیبایی خودت بکنی، تشکر از آن خدایی کنی که تو را زیبا خلق کرده است. الان من آنجا بودم، یک آقای بنده خدا، می گفت: خدا یک بچه به من داده است، آن وقت می گفت: این گوشش به چشمش چسبیده است. خب، بفرما. حالا می گفت: دکتر گفته است که بچه دوم اینجور می شود. گفتم خدا

می تواند. خدا یک پسر به او داد، عین ماه. گفتم: همین جایی که می گوید خونت اینطور است، خدا ممکن است در خون هم دخالت کند. (صلوات)

به من لعنت اگر من بخواهم این حرف را بزنم، خودم را معرفی کنم. می خواهم بگویم خدا اینجور می کند، اینجور می کند. حرف من این است که شما خارجی پرست نباشید، خداپرست شوید. چه کسی صنایع را در مغز اینها گذاشته است. حالا حسابش را بکن. این کوهها را چه کسی خلق کرده است؟ اینها از چیزی که هست، استفاده می کنند. امام از چیزی که نیست، دارد حرفش را می زند. امام کسی است که کوهها را به وجود می آورد. امام کسی است که خلق را به وجود

می‌آورد. امام کسی است که صنایع را در مغز اینها گذاشته است، اما اینها باید این صنایع را تولید کنند که بشر آرام باشد، بشر راحت باشد، خدا راحتی برای تو فراهم کرده است. آیا توجه داری یا نه؟ تو باید عزیز من، شکر تو زیاد باشد. اگر خارجی‌ها یک چیز جدیدی آوردند، تو حواست نرود که این چه شده است؟ این تولید مغزی اش به وجود آورده است. الان این دستگاه را به وجود آورده است، آن تولید مغزی اش است. پس تا این را دیدی، بگو: لا اله الا الله. تا این را دیدی بگو: محمد رسول الله، تا این را دیدی بگو: علی ولی الله. تا این را دیدی در جو خلقت حساب کن، همه اینها یک چیز بی روح هستند. چه کسی روح به این داده است؟

چه کسی صنایع را در مغز این گذاشته است. تو صنایع پرست نباش، خداپرست باش. کجا یک جاهایی با سوادها حرفهایی می‌زنند، نفهمیدند. تو سوادت بت است، تو بت پرست هستی. آقای پرفسور، باید ولایت پرست بشوی. تو هنوز نگاه به مردم می‌کنی، می‌گویی، فلانی بی سواد است، من با سواد هستم، سوادت را الگو قرار دادی. تو از کجا می‌فهمی یک آدم بی سواد نمی‌فهمد؟ مگر سواد فهم است؟ سواد یک پیش روی است. پیش روی صنایع است. اما سواد پیش روی ولایت نیست. من از تمام با سوادها عذرخواهی می‌کنم؛ اما من حرف خودم را می‌زنم. تمام این با سوادها این جنایت‌ها را به وجود می‌آورند. آن با

سواد است که اتم درست می کند، روی سر مردم می ریزد. آن باسواد است که مردم را از علی جدا می کند. آن باسواد است که از توحید جدا می کند. کجا نگاه به این باسوادها می کنید؟ چرا نگاه می کنید؟ چرا تفکر ندارید؟ چرا آرام نیستی؟ آرام!

از کجا به اینجا می رسیم؟ اینها را کنار بگذاریم. خدایا، می خواهم بفهمم. ببین، چطور به تو فهم می دهد. مگر این حرفها که زده می شود از کانال سواد زده می شود؟ باسوادها را گیج می کند. چون که آن باسوادی که سوادش اتصال به ولایت نباشد، گیج است. (صلوات) خدایا، عاقبتان را به خیر کن.

خدایا، ما را با خودت آشنا کن.

خدایا، ما را بیامرز.

خدایا، این بنده زاده عقلش از من بیشتر است. می گوید یعنی شما به نماز اول وقت برسید. من چه کار به ساعت دارم، بابا، من که دست خودم نیست. تو هنوز بعد از چند سال، من را نشناختی؟ خدایا، به حق امام رضا، به اینها شناخت بده. خدایا قلبش را باز کن، خدایا، فهم ولایت به او بده. خدایا، در ولایت خسته اش نکن، خدایا بیدار و هوشیارش کن.

یا علی